

گفت‌وگو با سروش دباغ

شریعتی، کویریات و دوران «پسا – ارشاد»

منبع: سایت زیتون، ۲۸/ تیرماه/ ۱۴۰۵

احسان ابراهیمی: خرداد در تقویم تحولات سیاسی اجتماعی ایرانیان در چند دهه اخیر، ماه به خصوصی است. رخدادهای مهمی در این ماه، بر روند زندگی ایرانیان تاثیر گذاشته است. خرداد ماه امسال مصادف است با چهلمین سالگرد درگذشت دکتر علی شریعتی و همچنین هشتمین سال «جنبش سبز» و ششمین سال درگذشت عزت الله سحابی، هاله سحابی و هدی صابر. درباره اهمیت ماه خرداد و همچنین میراث فکری شریعتی و خوانش‌های متفاوت از آثار و افکار وی با دکتر سروش دباغ، پژوهشگر دپارتمان «مطالعات ادیان» دانشگاه تورنتو و محقق تاریخ اندیشه معاصر گفتگو کرده ام.

همانطور که می‌دانید ماه خرداد برای ما ایرانیان یادآور رخدادهای مهمی در فرهنگ و سیاست است. امسال خردادماه همزمان است با چهلمین سالگرد درگذشت دکتر علی شریعتی و هشتمین سال جنبش سبز و ششمین سالگرد درگذشت عزت الله سحابی، هاله سحابی و هدی صابر. لطفاً به عنوان آغاز بحث اگر نکاتی در این باره دارید بفرمایید.

ممنون از شما، امیدوارم گفتگوی خوبی به مناسبت در رسیدن چهلمین سالگرد درگذشت دکتر شریعتی با هم داشته باشیم. همانطور که اشاره کردید ماه خرداد طی ۴۰ سال گذشته در فرهنگ سیاسی روشنفکری ما ماه پرحادثه و پرننگی شده است. اگر قدری پیشتر برویم بر قدمت این ۴۰ سال می‌توانیم بیافزاییم. مرادم اتفاقاتی است که در خرداد ۴۲ به مناسبت دستگیری آیت الله خمینی، تظاهرات‌ها و سرکوبی که توسط رژیم پهلوی صورت گرفت، نیز تداعی کننده ماه خرداد است.

می‌توان در این روزگار، قرائتی رهایی بخش، سوسیال دموکرات، اومانیستی - اگزیستانسیالیستی از میراث شریعتی بدست داد.

به فضای پس از انقلاب که بیایم، سوم خرداد ماه سالروز آزادی خرمشهر است؛ این روز برای نسل ما که جنگ را در سنین کودکی و نوجوانی دیده، تداعی کننده محمد جهان آرا و شهادتش قبل از آزادی خرمشهر است. چهاردهم خرداد ماه هم سالگرد درگذشت آیت الله خمینی بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است. افزون بر این موارد، بیست سال پیش حادثه دوم خرداد را شاهد بودیم و رأی بالای سیدمحمد خاتمی و آنچه به جنبش دوم خرداد موسوم گشت. هرچند زمانی که احمدی نژاد رییس جمهوری شد، چند صباحی آن ادبیات دموکراتیک به محاق رفت، اما خوشبختانه آن ادبیات دوباره سربرآورده است. در خرداد ماه سال ۸۸، «جنبش سبز» محقق شد و پس از انتخابات بحث برانگیز ریاست جمهوری که اعتراضات مدنی طرفداران آقایان موسوی و کروبی به جایی

نرسید، آن دو بزرگوار به همراه خانم زهرا رهنورد بالغ بر شش و سال نیم است که در حصر خانگی به سر می برند. اتفاقی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ رخ داد، به نوعی تجمیع و ترکیب میان جنبش دوم خرداد و جنبش سبز بود. در سال ۹۲ که آقای روحانی رییس جمهور شد، گفتمان اعتدال بر مسند امور نشست. ایشان در خرداد ۹۲ کوشید میانه روی پیشه کند و شعارهایی داد متناسب با وضعیت بغرنج سیاسی - اقتصادی اواخر دوران احمدی نژاد.

در بهار ۹۶ ما شاهد ترکیب آشکار دو رنگ سبز و بنفش بودیم. این امر بر این دلالت می کند که به نوعی دوم خرداد ۷۶ با ۲۲ خرداد ۸۸ گره خورده و دست کم در بخش قابل توجهی از ۲۴ میلیون رأی روحانی ظهور و بروز پیدا کرده است. در جلسات و میتینگ های سیاسی انتخاباتی ایشان، آشکارا دو رنگ سبز و بنفش را با هم می دیدیم. عکس های آقایان خاتمی، موسوی و کروبی به کرات در میان طرفداران روحانی دیده می شد؛ رفته رفته ایشان هم به این گفتمان نزدیک تر شده است. به این معنا میراث (legacy) دوم خرداد سال ۷۶ و بیست و دوم خرداد سال ۸۸ که با سرکوب روبرو شده بود و بروز و ظهور چندانی در ادبیات سیاسی آقای روحانی در سال ۹۲ پیدا نکرد، در بهار ۹۶ به شکلی شفاف بازتولید شد و نشان داد که قویاً در جامعه حاضر است و زیر پوست شهر تکان های آشکار می خورد و بخش قابل توجهی از ۲۴ میلیون رأی روحانی میراث بر و متأثر از سنت خردادی - یعنی تحولات دموکراتیک که از سال ۷۶ آغاز شده - است و بدان باور دارد.

این نکات را ناظر به اهمیت سیاسی این ماه بیان کردم. علاوه بر موارد فوق، در ماه خرداد مرحوم شریعتی روی در نقاب خاک کشید و امسال مصادف است با چهلمین سال درگذشت وی. دکتر چمران هم که از دوستان مرحوم شریعتی بود در ۳۱ خرداد، در جبهه های جنگ شهید شد. جا دارد یاد آن بزرگوار را هم گرامی بداریم. خصوصاً که چمران از جمله علاقمندان به مرحوم شریعتی بود و در متن دلنشینی که راجع به کویر شریعتی نوشته، می توان دلدادگی و شیفتگی او را به شریعتی فهمید. ایشان عضو نهضت آزادی ایران هم بود، امروزه این حزب در ادبیات سیاسی در زمره نیروهای ملی - مذهبی به حساب می آید.

افزون بر این، خرداد ماه تداعی کننده وفات سه تن از یاران شریعتی و از اعضای خانواده ملی - مذهبی است. مرحوم عزت الله سبحانی - فرزند دکتر یدالله سبحانی - در خرداد ماه ۹۰ از دنیا رفت. ایشان از سران نیروهای ملی - مذهبی بود و برخی از دوستداران شریعتی از حلقه نزدیک مرحوم سبحانی بودند. در مراسم تشیع جنازه وی، دختر ایشان هاله سبحانی به نحو نامنتظر و غریبانه و مظلومانه ای روی در نقاب خاک کشید و از پس آن هم هدی صابر دیگر نیروی ملی - مذهبی و از شاگردان مرحوم سبحانی. همه این اتفاقات در خرداد ماه سال ۹۰ رخ داد. جا دارد امسال که مصادف است با ششمین سال درگذشت این عزیزان، خورشید سوارانی که رنج خود و راحت یاران را طلبیدند، از این شخصیت های پاکبخته و نیروهای ملی - مذهبی شریف ایران زمین یادی کنیم و نامشان را گرامی بداریم.

به نظر می رسد در میان آثار شریعتی شما به «کویریات» بیش از همه نظر دارید و ظاهراً تلقی و خوانش شما از کویریات شریعتی، با عموم نوشرعیتست ها و همدلان با شریعتی متفاوت است.

مثلاً در جایی از مقاله «هبوط در هیچستان» مبتنی بر مقاله «معبد» شریعتی در کتاب «هبوط در کویر» می‌گویید که شریعتی در انتها به روشنی و نور فراچنگ نمی‌زند. آیا این تلقی درست است؟

همان‌طور که اشاره کردید در سالیان اخیر دو جستار بلند درباره «کویریات» علی شریعتی منتشر کرده‌ام. نخست «می‌باش چنین زیر و زیر» که در کار به بدست دادن خوانش و تلقی‌ای از کویریات بود با پیشنهاد کردن چارچوبی فلسفی درباره چگونگی مواجهه با امر متعالی و ساحت قدسی هستی، مبتنی بر «هبوط در کویر» و دو مجلد «گفتگوهای تنهایی» و «با مخاطبهای آشنا». دومی «هبوط در هیچستان» است، ناظر به مقایسه تطبیقی میان کویریات شریعتی و «هشت کتاب» سپهری؛ این مقاله در کتاب «فلسفه لاجوردی سپهری» منتشر شده است.

تا جایی که دیده و خوانده‌ام، قرائت من با خوانش عموم کسانی که درباره کویریات شریعتی کار کرده‌اند متفاوت است: امیر رضایی از نوشرعیت‌ها، سال‌ها پیش کتابی درباره کویریات شریعتی منتشر کرده بود؛ کتاب «تجربه مدرنیته ایرانی» فرامرز معتمدی دزفولی، همچنین «قرائتی فلسفی از یک ضد فیلسوف»، نوشته معصومه علی اکبری از دیگر آثاری است که در این باب انتشار یافته. حقیقتش داوری من درباره «کویریات» تا پیش از نگارش این مقاله با عموم این دوستان، نزدیک بود. اما به بهانه نگارش این مقاله که کویریات شریعتی را مجدداً در مطالعه گرفتم، مشخصاً با تأکید بر مقاله «معبد» که به نظر مهم‌ترین مقاله کتاب «هبوط در کویر» می‌آید؛ چنانکه در متن مقاله آورده و انواع مواجهه با امر متعالی را از یکدیگر تفکیک کرده‌ام، بر خلاف تصور اولیه‌ام، در مقاله «معبد» و توسعاً در کویریات شریعتی، نوعی «گریزپایی امر غایی» و حیرت و نوسان کردن بین پر و خالی دیدن عالم موج می‌زند. اینگونه نیست که به تعبیر خود شریعتی، او از «شب صفتی» بالمره بدر می‌آید و به روشنایی می‌رسد. تصویر ارتدکس و رایج از کویریات شریعتی چنین است که از شب صفتی و زیستن در شب آغازیده، سپس تبدیل مزاجی و تحول احوالی در او پدید آمده و در آسمان ضمیرش، ستاره بارانی رخ داده و روشنایی سر بر آورده. البته که وی در فرازهایی از «معبد» و «گفتگوهای تنهایی» از این تعبیر دارد - مشخصاً درباره مقاله معبد سخن می‌گویم که بلندترین مقاله آن کتاب است - اما در انتها می‌بینید که دوباره این نوسان را در احوال شریعتی، به گواهی آنچه منتشر شده و در کتاب آمده، می‌توان سراغ گرفت. به همین خاطر است که من با برجسته بودن «حس تعلیق» در کویریات بیشتر موافقم؛ نوعی نوسانهای آونگ آسا و ازین سو به آن سو غلتیدن، نه اینکه شب صفتی را پشت سر گذاشتن و یک مرتبه رسیدن از مرحله‌ای به مرحله‌ای دیگر.

مقاله «هبوط در هیچستان»، اثری تطبیقی است و مضامینی مانند «عشق»، «تنهایی» و «سفر کردن» در آن به بحث گذاشته شده و استشهادات مبسوطی از کویریات شریعتی و «هشت کتاب» سپهری در آن گنجانده شده است. سر نگارش این مقاله انسی است که من با آثار این دو شخصیت محبوب داشته‌ام. در ایام دانشجویی در رشته داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تهران، مکرراً هم آثار شریعتی را می‌خواندم و هم «هشت کتاب» سپهری را. اما آن روزگار این مطالب و تطبیق‌ها در ذهنم می‌جوشید. رفته رفته از جایی به بعد دریافتم که این نگاه مقایسه‌ای، نگاه نیکویی است و می‌توان مطالب زیادی برای مقایسه میان این دو شخصیت مهم معاصر سراغ گرفت. حاصلش شد مقاله

«هبوط در هیجستان.» چنانکه در می یابم، هم شریعتی و هم سپهری را می توان در زمره متفکران اگزیستانسیالیست معاصر معرفی کرد. در سنت ایرانی - اسلامی دوران معاصر، از زمان مشروطه، به سبب آشنایی با ادبیات جهان جدید، دغدغه های وجودی در آثار برخی از اهالی فرهنگ و ادب ما به نحو جدی بروز و ظهور کرده است. همانطور که مستظهرید، متفکر بودن اعم از فیلسوف بودن و فلسفه خواندن است. مثلاً داستایوفسکی، یک متفکر اگزیستانسیالیست است، بودن اینکه تحصیلات رسمی فلسفی داشته باشد. در دپارتمان های فلسفه، وقتی درباره اگزیستانسیالیسم بحث می کنند، به آراء داستایوفسکی به نحو مبسوط می پردازند، هرچند در ژانر رمان قلم زده و طبع آزمایی کرده اما به سبب مضامین آثارش، می توان وی را یک متفکر اگزیستانسیالیست برشمرد. بر همین سیاق، من شریعتی و سپهری و فروغ فرخزاد را در عداد متفکران اگزیستانسیالیست ایرانی معاصر می شناسم و می شناسانم. این امر، وجه مشترک سپهری و شریعتی است، به رغم اینکه یکی شاعر و نقاش بوده و دومی خطیب و روشنفکر عرصه عمومی که در حوزه رفم دینی و تاریخ ادیان کار می کرده است. به سبب انس و علاقه وافری که به نوشته های کویری شریعتی دارم، کتاب اخیرم «حریم علف های قربت: سلوک معنوی در روزگار کنونی» را که در آستانه انتشار است و چند روز دیگر توسط نشر «اچ اند اس» در لندن منتشر می شود، به ایشان تقدیم کرده ام: «به روح بلند علی شریعتی / که «کویریات» اش / قرار بخش ضمیر بی قرارم بوده».

شما در مقالات «طرحواره ایی از عرفان مدرن» از شریعتی و سپهری به عنوان سالکان مدرن یاد کرده اید.

بله. اشاره خوبی کردید. همین طور است. مطابق با صورت بندی من از مقوله «عرفان مدرن»، این دو بزرگوار را می توان «سالک مدرن» خواند.

شما در در دوره «شریعتی شناسی» که چند سال پیش در کانادا برگزار شد به دوران های مختلف زندگی او پرداختید و برای او دوره هایی قایل شدید. این دوره ها با آثار شریعتی چه ارتباطی دارند؟

در دوره «شریعتی شناسی» که حدود ۴ سال پیش در شهر تورنتو برگزار شد و فایل های صوتی آن اکنون روی سایت من در دسترس است، با مبنا قرار دادن کتاب «مسلمانی در جستجوی ناکجاآباد»، نوشته علی رهنما، به همراه آثار دیگری که در چند دهه اخیر درباره آثار شریعتی منتشر شده اند، به شرح و بازخوانی شریعتی و زندگی سیاسی و فکری وی پرداختم. مطابق با آنچه در آن جلسات آوردم و پس از آن رفته رفته ابعادش بر من بیشتر هویدا شد، می توانیم زندگی و آثار شریعتی را به سه دوره تفکیک کنیم:

۱) دوره پیشا-ارشاد

۲) دوره ارشاد

۳) دوره پسا-ارشاد

دوران نخست معطوف است به آثاری از شریعتی که قبل از سفر اروپا نگاشته شده، نوشته های وی در نشریات دانشجویی در فرانسه چاپ شده، همچنین آثاری که پس از بازگشتش به ایران منتشر گشته تا سال ۴۷ شمسی. «کویر»، ترجمه کتاب جوده السحار درباره ابوذر غفاری و «اسلام شناسی مشهد» از آثار این دوران است. «طرح هندسی مکتب» و برخی آراء غیرارتدوکس شریعتی درباره اسلام معتقد به این دوران است. درسهای وی در دانشگاه مشهد تحت عنوان «اسلام شناسی مشهد» منتشر شده، در ابتدا سروصدایی ایجاد نمی کند، اما پس از مدتی بحث برانگیز می شود. این دوران نخست است. پوران شریعت رضوی، همسر شریعتی در کتاب «طرحی از یک زندگی» اشاره می کند که این دوران کم تلاطم ترین دوران زندگی خانواده شریعتی بوده است. در این دوران، شریعتی قلم می زده و تدریس می کرده و با ذوقی سرشار و بارقه های نبوغی که در او وجود داشته، کار و بار خویش را پیش می برده، اما هنوز دوران ارشاد آغاز نشده بود.

شریعتی از سال ۴۷ سخنرانی های خود را در «حسینیه ارشاد» تهران آغاز می کند، دوران ارشاد، قریب به ۵ سال تا زمان بسته شدن حسینیه ارشاد در آبان ۵۱ ادامه می یابد، دورانی که شهرت اصلی شریعتی از آنجا نشأت گرفته است. کثیری از سخنان و آموزه های شریعتی که طنین انقلابی گری جدی دارد، متعلق به این دوران است. این سخن را از این جهت می گویم که ممکن است عده ایی در بازخوانی شریعتی دچار نوعی خطای فروگاهش (reduction) شوند. نباید شریعتی را به شریعتی دوران «ارشاد» تقلیل داد. این خطاست. نمی گویم شریعتی دوران ارشاد وجود نداشته، روشن است که چنین دورانی در ادوار زندگی شریعتی وجود داشته و بیشترین تأثیر وی هم متعلق به همین دوران است، همان شریعتی ای که بعدها در تظاهرات های سال ۵۷ و همچنین سالهای نخست پس از انقلاب، به عنوان معلم انقلاب شناخته می شد؛ همان شریعتی ای که «حسین وارث آدم» را منتشر کرد؛ سخنرانی «پس از شهادت» را ایراد کرد؛ «امت و امامت» را در حسینیه ارشاد بسط داد؛ «شیعه حزب تمام» و «مسئولیت های شیعه بودن» و «انتظار مذهب اعتراض» و «تشیع علوی / تشیع صفوی» را مطرح کرد؛ مفاهیم و مضامینی که رنگ و بوی ایدئولوژیک داشتند و به تعبیر درست داریوش شایگان، قوام بخش «ایدئولوژیزه کردن سنت» بود. گفتمان شریعتی در آن دوران انصافاً مؤثر افتاد. نه تنها در دانشگاه و نسل جوان، بل کثیری از روحانیون، در اواخر دهه چهل و تمام دهه پنجاه شمسی هم متأثر از شریعتی بودند. روایت وی از امام علی، امام حسین، سجاد، امام دوازدهم... کثیری را متأثر کرده بود. مرحوم مطهری هم در برهه ایی متأثر از شریعتی بود و او را به حسینیه ارشاد دعوت کرد تا سخنرانی کند. این همه متعلق به شریعتی دوران «ارشاد» است که مؤثرترین دوران به معنای اجتماعی اش در ادوار زندگی شریعتی است. این سخنان، از جایی با سیاست عمیقاً گره خورد و منتهی به بسته شدن ارشاد و مخفی شدن شریعتی گشت؛ دورانی که با مبارزات مسلحانه «چریک های فدایی خلق» و اعضای «سازمان مجاهدین خلق» مصادف شده بود.

دوره سوم شامل دوران زندان و پس از زندان است. شریعتی قریب به یکسال و نیم در مجموع در زندان بود و فروردین ۵۴ آزاد شد. به قول خودش در «با مخاطبهای آشنا»، آن شصده شب تنهایی. در اردیبهشت ۵۶، شریعتی

با گذرنامه علی مزینانی از ایران هجرت کرد و نهایتاً به فاصله یک ماه و اندی در خرداد ۵۶ از دنیا رفت. در دوران پسا-ارشاد به گواهی آنچه علی رهنما در «مسلمانی در جستجوی ناکجا آباد» آورده، همچنین مطالعه آثار شریعتی در این ایام حکایت می‌کند، او از گفتمان رایج انقلابی رفته فاصله می‌گیرد و به نوعی سویه های اگزستانسیل و اومانستی در قرائت شریعتی از سنت ایرانی - اسلامی پررنگ تر می‌شود. از «عرفان، برابری و آزادی» سخن می‌گوید؛ سوسیال دموکراسی را برمی‌کشد و از «امت و امامت» عبور می‌کند. پس از آزادی از زندان و در دوران پسا-ارشاد، دغدغه های اومانستی - اگزستانسیالیستی، به دغدغه های سوسیالیستی شریعتی اضافه می‌گردد. من امروز، شریعتی را اینچنین می‌شناسم و حساب دوران «پسا-ارشاد» را کمابیش از شریعتی دوران «ارشاد» جدا می‌کنم. در همین راستا، با جناب رهنما همداستانم که شریعتی در دوران زندان به این نتیجه رسید که آن سلسله مقالات در نقد مارکسیسم را که در روزنامه «کیهان» منتشر شد، بنویسد. عنایت دارم که برخی از طرفداران و ارادتمندان که شریعتی را تا مرز اسطوره بالا برده اند، هیچ این سخن را برنرفته و رد کرده اند. امامت‌طور می‌کنم بدون اینکه خدای نکرده از تعبیری مثل «وادادن» یا «مرعوب شدن» استفاده کنیم، شریعتی با توجه به تحلیلی که از شرایط کشور در زندان پیدا کرد و تشخیصی که داد، به نگارش آن مقالات همت گمارد. این کار، بخشی از آخرین دوره از ادوار زندگی فکری - سیاسی شریعتی است. به نظرم، این تلقی از چند و چون انتشار آن سلسله مقالات در روزنامه «کیهان»، در مجموع رواتر و معقول تر است و با روح حاکم بر آثار شریعتی «پسا-ارشاد» متناسب تر. جناب خرمشاهی، حافظ پژوه مشهور معاصر، در توضیح احوال حافظ، به درستی گفته است که حافظ «انسان کامل» نبود بلکه «کاملاً انسان» بود. فکر می‌کنم این داوری راجع به کثیری از شخصیت‌های محبوب و مؤثر تاریخی ما جاری و ساری است و احوال انسانی آنها را باید در نظر گرفت و از ایشان بت نساخت. از وقتی بدین تلقی درباره چگونگی انتشار آن سلسله مقالات در روزنامه «کیهان» رسیده‌ام، بر قدر و عظمت شریعتی در نگاهم افزوده شده؛ اینکه وی در برهه ای به این تشخیص رسید که آن سلسله مقالات را در نقد مارکسیسم بنویسد، در جای خود تامل برانگیز و ستودنی است. همه آنچه آمد، دوره سوم زندگی پرتلاطم علی شریعتی را می‌سازد، دورانی که از آن تحت عنوان «پسا - ارشاد» یاد می‌کنم.

در برخی از مکتوبات و سخنرانی های خود، از مفهوم «مغالطه زمان پریشی» و ورود آن در برخی از آثار شریعتی سخن گفته اید. آیا این مغالطه، با فرض اینکه خوانش شما از شریعتی موجه است، فقط در آثار شریعتی راه یافته یا در آثار دیگر نواندیشان دینی؟

بله، در برخی از آثار نوشتاری و گفتاری خود از این تعبیر استفاده کرده‌ام. خاطرم هست چند ماه قبل در میزگرد اسکایی که درباره آراء شریعتی برگزار شد و جناب علیجانی و جناب اشکوری هم حضور داشتند، از همین تعبیر «مغالطه زمان پریشی» استفاده کردم. معادل انگلیسی این اصطلاح، عبارت است از anachronism. برخی آنرا به «ناهمزمانی» ترجمه کرده اند که اگرچه نادرست نیست، اما به نظرم «زمان پریشی»، معادل بهتری

است. توضیح مختصر این مغالطه و خطای روش شناختی، ازین قرار است: احکام و احوال یک دوره از ادوار زمانی را بدون در نظر گرفتن سیاق و زمینه و زمانه پیدایی آن، از جای خود به درآوردن و به نحو مکانیکی به جای دیگری منتقل کردن و در مقام فهم و ارزیابی آن دوره بکار بردن، مصداقی از مغالطه «زمان پریشی» است. برای روشنتر شدن عرائض، اگر کسی از اسباب و ادوات مفهومی ای که متعلق به زمانه کنونی است، بدون عنایت به زمینه و زمانه پیدایی آن، با جهشی در درازنای تاریخ، جهت تطبیق آنچه در ۱۴ قرن پیش رخ داده استفاده کند، مرتکب مغالطه زمان پریشی شده است. هنگامی که شریعتی راجع به «شورا» و «بیعت» سخن می گوید و آنرا با آموزه ها و سازوکارهای دموکراتیک در روزگار کنونی نسبت سنجی می کند، مرتکب این خطای روش شناختی شده است. چرا؟ برای اینکه بیعت و شورا و امثالهم در دل یک جامعه قبیله ای با مناسبات و روابط متعلق به قرن هفتم میلادی رخ داده؛ اما وقتی از مفاهیمی که نسب نامه جدید دارند و متعلق به قرون هجده و نوزده و بیستم میلادی استفاده می شود؛ برای اینکه گفته شود این مفاهیم و مضامین که متعلق به دو دوره زمانی متفاوت اند، کم و بیش دلالت های یکسانی دارند، «مغالطه زمان پریشی» رخ می دهد. به عنوان مثالی دیگر، وقتی شریعتی از شیعه به مثابه یک «حزب» یاد می کند؛ حزب مفهومی است متعلق به ادبیات سیاسی مدرن، با مفاهیمی چون «سپهر عمومی»، «تفکیک قوا» و «شهروندی» و «حقوق بنیادین» گره خورده و در می رسد. اگر گفته شود شیعه هم یک حزب تمام بوده و از این سنخ مفاهیم برای فهم آنچه در صدر اسلام رخ داده استفاده شود، خطای روش شناختی جدی ای رخ داده است. وقتی مجموعه آثار «زن» را می خوانیم، می بینیم شریعتی، توصیفاتی از این دست از فاطمه دختر گرامی پیامبر به دست می دهد: انسانی متعهد، آزاد و مسئول که دغدغه های اجتماعی و سیاسی پررنگی دارد و کنش سیاسی معطوف به تحولات عینی از او سر می زند. روشن است که شریعتی این مفاهیم را از کجا برگرفته؛ در عین حال قرار نیست جهت تبیین آنچه بر فاطمه زهرا در قرن هفتم میلادی در شبه جزیره عربستان رفته با توجه به مناسبات و روابطی که در فضای قبیله ای آن زمان جاری بود، از جهان جدید مدد بگیریم و فاطمه زهرا را به نحوی روایت کنیم و بشناسانیم که گویی در قرن هجده و یا نوزده زندگی می کرده است. البته این تصویر جذاب است، همچنین روایتی که شریعتی در مجموعه آثار خود از مفهوم شهادت به دست می دهد. بر جذابیت این خوانش از اسلام واقفم، اما هر امر جذابی لزوماً از منظر روش شناختی و معرفت شناختی موجه نیست. ما باید به فهم آنچه در آن روزگار گذشته به نحو روشمند پردازیم؛ این مهم نیازمند تتبعات تاریخی و اتخاذ رویکرد هرمنوتیکی روشمند و موجه و رهگشاست. بکار بستن این روش ها، روایتی قرن نوزدهمی از فاطمه زهرا و علی ابن ابی طالب و حسین ابن علی بدست نمی دهد، اما چه باک؟ قصد ما فهم رخداد های آن روزگار به نحو روشمند است. برای فهم آنچه محقق شده و منطقی سیاسی آن دوره، باید زمینه و زمانه پیدایی آن رخدادها، همچنین مبانی انسان شناختی، وجودشناختی و فرهنگ زمانه را بهتر بفهمیم. درکی که انسانهای آن عصر از امر سیاسی و فی المثل عقلایی بودن و یا موروثی بودن حکومت داشته اند. سپس، در پرتوی این تصویر و روایت

منقح، به فهم تحولات آن روزگار همت گمارد. اگر مدعا و استدلال من موجه باشد، بخش قابل توجهی از اسلامیات شریعتی در روزگار کنونی نیاز به بازخوانی و بازنگری جدی دارد.

از این امر که در گذریم، شریعتی در قلمروی رفرم دینی، کارهای جدی کرده و میراث نیکویی از خود برجای گذاشته است. به تعبیری که در بیست سال اخیر در ادبیان نواندیشی دینی بکار رفته، نقد «قرائت رسمی از دین» از کارهای نیکوی وی بوده، وی در کسوت یک رفرمیست مسلمان غیر معمم به این مهم همت گمارده و راهی را گشوده است.

درباره پرسش دوم شما، تا جایی که بررسیده و تحقیق کرده ام، در برخی از آثار نواندیشان متقدم و یا احیاگران دینی نیز «خطای زمان پریشی» را دیده ام. مشخصاً در برخی از آثار مرحوم بازرگان وقتی درباره رابطه میان علم و دین سخن گفته، و ربط و نسبت میان علوم تجربی جدید و متن مقدس را کاویده و در مقام سازگاری میان این دو مقوله برآمده، می توان «خطای زمان پریشی» را سراغ گرفت: نسبت دادن و بکار بستن تصورات و تصدیقات و مشهورات و مسلمات و مقبولات یک زمانه به زمانه ای دیگر. در برخی از آثار مرحوم مطهری هم، نظیر «اسلام و مقتضیات زمان»، چنانکه در دوره «مطهری شناسی» آورده ام، جاهایی که ایشان درباره حقوق بشر و نقد آن سخن گفته، می توان رگه هایی از این خطا را دید.

چهل سال از درگذشت شریعتی و به جا ماندن میراث فکری او گذشته است. شما چه بخش هایی از میراث شریعتی را ماندگارتر می دانید؟ داوری معرفتی شما درباره طرفداران شریعتی و کارنامه نوشرعیت ها در چهار دهه گذشته چیست؟

چنانچه طی همین گفتگو آمد، با کویریات او عمیقاً بر سر مهرم و فکر می کنم ماندگارترین بخش میراث شریعتی باشد. در حوزه اسلامیات و اجتماعیات، خطاهایی که در آثار آن بزرگوار راه پیدا کرده را باید فرو نهاد، و به مصداق «گندمش بستان که پیمانه است رد»، روح حاکم بر پروژه رفرمیستی شریعتی را برگرفت و از پی آن روان شد. اندراج مؤلفه تاریخت در بازخوانی سنت دینی و برگرفتن نگاه عقلانی و غیراسطوره ای به شخصیت های دینی از جهت گیری های کلان رهگشای شریعتی است، باید آنرا پی گرفت و در روزگار کنونی بازآفرینی کرد. علاوه بر این، دغدغه های اومانیستی - اگزیستانسیالیستی که در آثار خصوصاً شریعتی پسا - ارشاد دیده می شود، برگرفتنی است. برکشیدن سوسیال دموکراسی و «عدالت اجتماعی» از دیگر بخشهای نیکوی میراث شریعتی است، خصوصاً با توجه به اینکه در زمانه ای بسر می بریم که با کاپیتالیسم عنان گسیخته مواجهیم و پیامدهای منفی آن در سطح جهان را به عیان لمس کرده ایم.

با عنایت به آنچه آمد، سخنم در باب روش های رهگشایی که نوشرعیت ها می توانند پیشه کنند، کم و بیش روشن است. چنانکه در می یابم، خوبست این دوستان عزیز، بخش های رهگشا و موجه میراث شریعتی را از دیگر بخش های کارنامه شریعتی که امروزه ناموجه می نماید، تفکیک کنند و به اقتضای شریعتی از پی بدست دادن قرائتی سوسیال دموکراتیک از سنت دینی با لحاظ کردن مؤلفه های اگزیستانسیل و وجودی، برآیند.

شریعتی هم مانند هر شخصیت مهم و تاثیر گذار دیگری هم اکنون بدل به بخشی از میراث فرهنگی ما شده، مانند یک متن است. یکی از نوشریعتیست‌های عزیز چندی پیش در ایمیلی برایم نوشته بود من شریعتی را مانند یک متن مکرر در مکرر می‌خوانم و نکته‌های نیکو از آن استخراج میکنم. سخن درستی است، اگرچه او در میان ما نیست، اما میراث ستبری از وی برجای مانده، می‌شود متن به جای مانده را را خواند و بازخوانی کرد و احیاناً روایتهای موجه تر و رهگشتری از آن بدست داد. تصوری کنم در روزگار کنونی، اینچنین عمل کردن نامی ماندگار تر از شریعتی برجای می‌گذارد.

درباب داوری درباره کارنامه شریعتیست‌ها و نوشریعتیست‌ها، به نظرم در دوره ایی، واکنش آپولوجیک و تدافعی در میان دوستداران شریعتی وجود داشت و پررنگ بود؛ مشخصاً در یکی دو دهه اول پس از انقلاب بهمن ۵۷. آنقدر که رصد کرده ام، ده سالی است که بازخوانی روشمند و رهگشا و تفکیک میان مؤلفه‌های مختلف میراث شریعتی و بازخوانی انتقادی آن، رونق گرفته و آثار خوبی هم در این دوران منتشر شده است. اگر نوشریعتیست‌ها این مسیر را پیش بگیرند و در خانواده بزرگ نواندیشی دینی، قرائتی سوسیال-دموکرات از سنت دینی با تاکید بر سویه‌های اومانستی و اگزیستانسیالیستی را بسط و نشر دهند، به مانایی و رهگشایی بیشتر این نحله مدد رسانده‌اند.

و بنظر من با توجه به آثاری که منتشر کرده اید، جنابعالی پرداختن به بخش اومانستی و اگزیستانسیالیستی میراث شریعتی را برعهده گرفته اید.

تعبیر «به عهده گرفتن» درست و روا نیست؛ بلکه به قول مولوی کارک‌هایی در این حوزه در سالیان اخیر انجام داده ام. بله، به این بخش از میراث شریعتی علاقه بیشتری دارم، بر خلاف بخش‌هایی از میراث او که متضمن ایدئولوژیزه کردن سنت است. چنانکه آوردم، اکنون که چهل سال از وفات شریعتی می‌گذرد، باید در بخش‌های دیگر میراث وی، خصوصاً کویریات و دوران «پسا-ارشاد» نیز به دیده عنایت نگریست.

نکته ای مایلم در انتهای این گفتگو عرض کنم. وقتی مواجهه درازآهنگ خود با میراث شریعتی از دوران نوجوانی تا امروز را مرور میکنم، می‌بینم چنین مسیر بلندی را طی کرده ام: نوعی شیفتگی و مسحوریت در دوران دبیرستان که تا سال‌های ابتدایی دوران دانشجویی ادامه داشت؛ هنگامی که برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتم، روزگاری که شب و روز به درس و مشق فلسفی مشغول بودم، نگاهم به او تغییر کرد و منفی شد، چرا که کاستی‌هایی در استشهادات شریعتی به آثار فلاسفه غربی و مسلمان، همچنین سستی‌هایی در استدلال‌های او می‌دیدم. اکنون شش-هفت سالی است که به یک حالت سنتز و سومی رسیده ام. قدر و اهمیت انکارناپذیر و کم‌بدیل او در دوران معاصر به عنوان متفکری اورژینال و اصیل که مفاهیم مهمی بر ساخت و تأثیر فوق العاده ای داشت را به نیکی می‌دانم و عمیقاً برای او احترام قائلم، خطاهای روش شناختی مهمی که در آثارش ظهور کرده را نیز می‌شناسم، در عین حال معتقدم می‌توان در این روزگار، قرائتی رهایی بخش، سوسیال دموکرات، اومانستی-اگزیستانسیالیستی از میراث شریعتی بدست داد.